



«آی دو سال»

س. حسینی

آقا^(۱) عبا و عمامه‌اش را درآورده بود و به مخذه تکیه داده بود، با آن لباس سفید یک دست راحت نشسته بود و کتابش را مطالعه می‌کرد. دوست نداشتم خلوتش را به هم بزنم، ولی این بهترین موقع بود. دور و برش خلوت بود و وقت خوبی به حساب می‌آمد. رفتم جلو. آقا متوجه من نشد. دو زانو نشستیم. سرفه‌ای کردم. آقا سر بلند کرد. تازه نگاهش به من افتاد. سلام کردم. با لبخند جواب داد. گفتم: «آقا، آمدم راجع به آن سید بنده‌ی خدا که قبلاً از او به شما گفته بودم، صحبت کنم.» آقا کمی فکر کرد و سپس گفت: «همان سید که در محله‌ی بالا می‌نشیند؟»

— بله...بله...آن بنده‌ی خدا مریض شده، افتاده گوشه‌ی خانه. قبلاً هم که خدمتتان عرض کرده بودم، مقدار زیادی قرض بالا آورده. تازگی‌ها شنیده‌ام طلبکارها بهش فشار آورده‌اند. آبرویش دارد می‌رود. آمدم عرض کنم اگر لطف بفرمایید، کمکی به این سید کنید، خیلی خوشحال می‌شود.

آقا سرش را پایین انداخت و شروع کرد به فکر. دستی به ریش‌های مرتب سفیدش کشید. گفتم: «می‌دانید که آن بنده‌ی خدا سید محترمی است، اگر آبرویش برود، دیگر نمی‌تواند در این شهر زندگی کند.»

آقا سرش را بالا گرفت و گفت: «راستش شما خودت هم می‌دانی که این روزها پول چندان نداری، اما...»

نگذاشتم حرفش را تمام کند. گفتم: «بله خودم واقف هستم. این روزها وضع زندگی مردم تعریف چندان نداری. آن درآمد کم شما هم صرف کمک به مردم...»

آقا حرفم را قطع کرد. دوست نداشتم، این چیزها را بگویم. گفتم: «اما یک مقدار پول پیشم هست که کسی داده تا برایش دو سال، نماز و روزه به جا بیاورم. من این پول را به شما می‌دهم. شما هم آن را بدهید به آن آقا سید و بگویید دو سال نماز و روزه‌ی آن مرحوم را به جا بیاورد.»

با تعجب گفتم: «اما آقا شما خودتان هم مطلعید، او بیمار است. اگر هم بخواهد، نمی‌تواند روزه بگیرد.»

آقا هم تعجب کرد و گفت: «یعنی بیماری‌اش این قدر شدید است؟»

— متأسفانه بله. آقا دوباره سرش را انداخت پایین، شروع کرد به فکر کردن. فکرهاش را که کرد، دوباره سر بالا کرد. آرام گفت: «اشکالی ندارد. دو سال نماز و روزه را خودم به جا می‌آورم، پولش را بدهید به همان سید.»

یک دفعه دلم یک جوری شد. با چشم‌های از حدقه درآمده، آقا را نگاه کردم. آقا اما چشم‌هایش را مهمان کتاب کرد.

پی نوشت:

۱. آیت الله العظمی حاج شیخ مرتضی انصاری

گاه عبادت‌هایی است که آمیخته با ریای پنهان و مخفی است، به طوری که حتی بسیاری از طبقات ملائکه هم متوجه نمی‌شوند. در خبری از معصوم (علیه السلام) می‌خوانیم، بعضی اشخاص، اعمال یا نمازهایی انجام می‌دهند که ملائکه‌ی آسمان اول می‌پذیرند، اما ملائکه‌ی آسمان دوم برمی‌گردانند و می‌گویند: این قسمت از عمل اشکال دارد، زیرا نیتش در این بخش از عمل خراب است. بعضی از اعمال تا آسمان هفتم هم می‌رود و همه‌ی طبقات ملائکه هم متوجه کاستی عمل نمی‌شوند، اما وقتی عمل را به پیشگاه الهی عرضه می‌کند، خطاب می‌شود: بروید این کار را به سینه‌اش بزنید، زیرا این عمل را برای من انجام نداده است و هرکاری که برای غیر من انجام گیرد، پذیرفته نخواهد شد. پس آدم باید مواظب دلش باشد که به چه نیتی کارهایش را انجام می‌دهد.

منافق کسی است که تظاهر به قبول دین می‌کند، اما در دلش دین را باور ندارد و تنها برای این که مردم وی را دیندار و مسلمان حساب کنند، در مراکز دینی حاضر می‌شود.

● ریا در نماز

ارزش دو رکعت نماز، ممکن است از همه‌ی این عالم مادی بالاتر و برتر باشد. آیا چیزی که بتواند انسان را از جهنم نجات دهد و به بهشت ببرد، با چیزی قابل مقایسه است؟! ارزشمندی عبادات - به طور کلی - و نماز - به طور ویژه - وابسته به اخلاص است و ریا به اعمال عبادی ما آسیب جدی می‌زند. در دو مورد از آیات قرآن، سخن از ریا در نماز به کار برده شده است: یکی به عنوان وصف منافقین و دیگر وصف کسانی که از نمازشان بهره‌ای نمی‌برند، بلکه مستوجب عذاب هم می‌شوند. منافقین - قدیم و جدید - نمی‌گفتند ما دین را قبول نداریم، چرا که اگر می‌گفتند، کافر بودند، نه منافق. منافق کسی است که تظاهر به قبول دین می‌کند، اما در دلش دین را باور ندارد و تنها برای این که مردم وی را دیندار و مسلمان حساب کنند، در مراکز دینی حاضر می‌شود و هرگز علاقه‌ای به نماز، درویش نیست. از این رو نماز را با بی‌نشاطی به جای می‌آورد. بنابراین قرآن در این دو مورد هشدار می‌دهد که مواظب باشید پای ریا به نمازتان باز نشود.^(۳)

پی نوشت‌ها:

۱. نساء/ آیه ۳۸

۲. انفال/ آیه ۴۷

۳. ماعون/ آیه ۴